



نقدی بر تصحیح بهارستان جامی

هادی اکبرزاده (مدیرس دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید بهشتی مشهد)

بهارستان و رسائل جامی، نورالدین عبدالرحمان بن احمد جامی، تصحیح اعلاخان افصح زاد، محمدجان عمراف، و ابوبکر ظهورالدین، میراث مکتوب (با همکاری مرکز مطالعات ایرانی)، تهران ۱۳۷۹، ۵۰۵ صفحه (مقدمه و متن)

بهارستان مولانا عبدالرحمن جامی، در کنار گلستان، سال‌های سال در زمره محبوب‌ترین و رایج‌ترین متون درسی بوده و، در قرن‌های اخیر، چاپ‌ها و ترجمه‌های متعددی از آن شده است. از قدیم‌ترین این چاپ‌ها آن است که در سال ۱۲۵۲ ق، به همراه شرح ترکی (ظاهراً از شمعی، شاعر ترک یا شاکر افندی)، در استانبول منتشر شد. این کتاب، به سال ۱۳۲۹ ق، در کانپور و، همان سال، در لکهنو چاپ سنگی شد. بهارستان، اول بار، در تهران به سال ۱۳۰۸ ق، به چاپ سربی رسید. همچنین چاپی از آن، با مقدمه محمد محیط طباطبایی، به خط محمدجواد بن ملک الخطاطین شریفی، (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۱۱ ش) منتشر شد. نخستین و بهترین ویرایش بهارستان، به اهتمام بارون فون شلیشتا و سِرُده، با ترجمه آلمانی آن، به سال ۱۸۴۶، در وین چاپ شد. ترجمه انگلیسی کاملی نیز

1) Schelechta Wesserd

از بهارستان بدون ذکر نام مترجم^۲ به همت انجمن کاما شسترا^۳ ظاهراً در بنارس (۱۸۸۷) چاپ و منتشر شد. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نیز بهارستان افست چاپ وین را در سال ۱۳۴۰ منتشر ساخت. (آربری، ص ۳۹۲)

بهارستان به تصحیح اسماعیل حاکمی و به نفقه انتشارات اطلاعات، (تهران ۱۳۶۷) معروفترین چاپ آن است. در این چاپ، نسخه خطی بهارستان متعلق به کتابخانه ملی ملک، که فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است، استنساخ و با چاپ وین (افست تهران) و چاپ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مقابله شده است. بنا به گفته مصحح، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک ظاهراً اقدم نسخ و تاریخ تحریر آن ۱۷ صفر سال ۹۸۶ است. مصحح، در برخی موارد، به نسخه‌های چاپ لکنهو، دهلی، کانپور، و استانبول نیز مراجعه و کم و بیش از آنها استفاده کرده است. این تصحیح در سال ۱۳۸۷ به چاپ ششم رسیده است.

از دیگر چاپ‌های بهارستان است: چاپ دهلی، بدون مقدمه و حواشی، مطبع مجتبائی دهلی مولوی محمد عبدالاحد، ۱۳۲۷ق / ۱۹۰۹ م، در صد و هشت صفحه؛ چاپ استانبول، المطبعة العامرة، ۱۲۸۵ق؛ چاپ وین ۱۸۴۶ (افست تهران ۱۳۴۸).

آخرین چاپ بهارستان (مرکز نشر میراث مکتوب، تهران ۱۳۷۹) موضوع بررسی در این مقاله است.

بنا به نوشته مصححان، در این چاپ، تصحیح با استفاده از پنج نسخه قدیم صورت گرفته و، پیش از چاپ در ایران، به همت نشریات دانش در تاجیکستان انتشار یافته است. نسخه‌ها به شرح زیر وصف شده‌اند:

نسخه «الف» - مُجَدُّوْل و مُذْهَب، شامل هشتاد و چهار برگ ۲۱/۵×۱۱ سانتیمتری، محفوظ در گنجینه دستنویس‌های فرهنگستان علوم ازبکستان، به خط کمال الدین محمود بن جلال الدین جورقانی، با خط نستعلیق پخته و بسیار زیبا بر کاغذ نخودی‌رنگ هراتی، به شماره I/۹۷۸۰. تاریخ کتابت آن، در برگ ۴۸a، سال ۸۹۵، زمان حیات مؤلف، ثبت شده است. در همان برگ، به خط دیگری، این جمله آمده است: «بعد از تصنیف به سه سال این کتاب نوشته شده».

2) E. REHAISEK

3) Kama Shastra Society

نسخه «ب» — دست‌خطی مُجدول و مُذَهَّب. به شماره I/۳۳۸۶، شامل هشتاد و سه برگ ۱۷×۱۱ سانتیمتری، محفوظ در گنجینه دستنویس‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، به خط نستعلیق زیبا بر کاغذ متمایل به زرد هراتی به قلم درویش محمد طاقی، که تاریخ کتابت نسخه قید نشده و مصححان آن را به اواخر قرن نهم متعلق دانسته‌اند به این قرینه که به خط درویش محمد طاقی، از کاتبان مشهور همعصر جامی، است، همان کسی که لبّ لباب معنوی (منتخبی از مثنوی کاشفی) را نیز در سال ۸۸۲ کتابت کرده و نسخه آن به شماره ۲۲۲۷ در گنجینه نامبرده محفوظ است همچنین خمسه نظامی را در سال ۸۸۶ که نسخه آن در کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد موجود است.

نسخه «ج» — کلیاتی شامل سی و هشت اثر از جامی، در ششصد و سی برگ ۳۹×۲۸ سانتیمتری، محفوظ در گنجینه نسخ خطی شرقی آکادمی ازبکستان به شماره ۱۳۳۱. این نسخه، در سال ۹۰۸، ده سال پس از وفات مؤلف، به خط محمد الکاتب الهروی در هرات استنساخ شده و برگ‌های ۴۰۷a-۴۳۱ b به بهارستان جامی اختصاص یافته است. در هاشم پاره اول آن، اواخر داستان لیلی و مجنون و، در هاشم پاره دوم آن، اوائل مثنوی خردنامه اسکندری آمده است.

نسخه «د» — محفوظ در کتابخانه دولتی لنینگراد به نام سالتیکوف شچدرین که وصف مفصل آن در فهرست دژن^۴ مندرج است. این نسخه، طی سال‌های ۹۳۲-۹۳۹، به خط نستعلیق بسیار زیبا نوشته شده؛ عنوان‌ها و سرلوحه‌ها با قلم طلایی و شنگرفی و سراسر متن مُجدول است. بهارستان در سی و نه برگ آخر آن درج شده است.

نسخه «ه» — محفوظ در گنجینه نسخه‌های خطی شرقی جمهوری آذربایجان به شماره M-۱۰/۳۴۸۳، در صد و چهل و چهار برگ ۹×۱۵ سانتیمتری، به خط نستعلیق بسیار زیبا. تاریخ کتابت نسخه معلوم نیست اما نام کاتب چنین ثبت شده است: «کتبه العبد الکریم الخوارزمی غفر ذنوبه و ستر عیوبه» که بی‌گمان همان عبدالکریم خوارزمی خطاط مشهور زمان جامی است که پدرش، عبدالرحمان خوارزمی، و برادرش، عبدالرحیم انیسی، نیز از خوشنویسان نامدار بودند. عبدالکریم خوارزمی در دربار سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۴-۸۹۶) خدمت کرد و با لقب یعقوبی مشهور بود و، به این قرینه که سلطان یعقوب با جامی دوستی نزدیک داشت، گمان می‌رود این نسخه در زمان حیات او و شاید از روی نسخه اهدائی جامی به سلطان یعقوب استنساخ شده باشد. (بهارستان و رسائل جامی، ص ۱۵-۱۶)

به گفته مصححان، هرچند این پنج نسخه اساس تصحیح انتقادی آنان بوده، حدود دویست نسخه محفوظ در کتابخانه‌های دولتی شهرهای دوشنبه، تاشکند، سمرقند، بخارا، باکو، عشق‌آباد، تفلیس، غازان، ایروان، مسکو، لنینگراد و دیگر شهرهای اتحاد جماهیر شوروی پشتوانه آنها شده است. مع الوصف، نسخه اساس این تصحیح (نسخه «الف») در قیاس با نسخ محفوظ در کتابخانه‌های ایران اعتبار نازل‌تری دارد و خطاهای متعدد در آن دیده می‌شود.

نگارنده، پس از مطالعه متن مصحح متوجه شد که، در ساخت و پرداخت آن، تصحیح انتقادی شایسته صورت نگرفته و نسخه‌بدل‌های اصح، در بسیاری از موارد، به پانویس برده شده‌اند. در بررسی این چاپ به بعضی از نسخه‌های خطی محفوظ در کتابخانه‌های ایران رجوع کرده‌ایم که اهم آنها ذیلاً معرفی می‌شوند:

نسخه شماره ۶۷۷ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (میکروفیلم ۱۰۱۹)، به خط نسخ، مورخ ۹۲۷.

نسخه شماره ۱۳۶۴۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (میکروفیلم ۱۰۰۲۹)، شامل کلیات جامی (نظم و نثر) به خط نستعلیق که دانشمندی به نام محمد صافی در سال ۱۰۷۵ با مقابله با نسخه منقح مورخ ۹۰۸ پدید آورده و شروحنی نیز به خط او در جای جای برگ‌های آن درج شده است. برگ‌های ۱۴۰ تا ۱۷۹ این نسخه به بهارستان اختصاص دارد. نسخه شماره ۹۳۸۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی در صد و شصت و سه برگ سیزده سطری.

نسخه شماره ۳۱۰۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی شامل گلستان سعدی، بهارستان جامی (برگ‌های ۶۱-۹۹)، اخلاق محسنی، و لطائف الطوائف. این نسخه به خط نستعلیق زیبا نوشته شده ولی پرغلط است.

نسخه بهارستان محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۳۰۷، در صد و هفتاد و هفت برگ ۱۷×۱۱ سانتیمتری و سیزده سطری با افتادگی برگ اول و تاریخ کتابت ثامن عشر شهر شعبان المعظم سنه ثمانه عشر و تسعمائه (۱۸ شعبان ۹۱۸).

نسخه کتابخانه ملی، به شماره ۸۱۵۷۵۷، به خط حاجی حلیم بن احمد، مورخ ۹۷۶. نسخه کتابخانه ملی، به شماره ۸۱۴۹۸۸؛ در پشت برگ اول آن آمده است: «راقمه ناظمه و

هو الفقیر الجامی». اگرچه به موجب این نوشته باید کاتب این نسخه خود جامی باشد ولی از مقایسه کتابت این نسخه با کلیات جامی موجود در کتابخانه ملی تفاوت فاحشی بین این دو کتابت ملاحظه شده است.

آنچه در این جستار بدان پرداخته‌ایم مقابله بهارستان چاپ میراث مکتوب با چندین نسخه خطی و تصحیح اسماعیل حاکمی و متضمن بعضی نکات انتقادی و استحسانی است. ذیلاً پاره‌ای از لغزش‌های تصحیح اعلاخان افصح‌زاد و دیگران را متذکر می‌شویم*:

ص ۱۹

□ هزاران داستان حمد و ثنا... که ■ هزارستان حمد و ثنا

□ هر گل روضه ابلاغ که هست... ■ بر گل روضه ابلاغ که هست... (در نسخه‌های ب و ج و همه نسخ در دسترس ما، برآمده و همین درست است.)

□ گل این باغ ز رویش ورقی ■ گل این باغ ز رویش عرقی (مطابق ضبط نسخ ج و د و همه نسخ در دسترس ما؛ ضمناً عرقی که نامأنوس می‌نماید، به قاعده تحریف مهجور به آشنا، درست است). عرقی اشاره دارد به حدیث نبوی الورد الأحمر مینی. قرینه‌های دیگر:

اصل و نهال گل عرق لطف مصطفاست زان صدر بدر گردد آنجا هلال گل

(غزلیات شمس تبریز، ص ۵۲۳)

گرچه همه دلکش اند از همه گل نغزتر کو عرق مصطفاست وین دگران خاک و آب

(خاقانی، ص ۴۲)

حدیث مشهور فَمَنْ ارَادَ اَنْ يَسْمَعَ عَرَقِي فَلْيَسْمَعْ الْوَرْدَ الْاَحْمَرَ. (رافعی، به نقل از شفیعی کدکنی در غزلیات شمس تبریز، ج ۲، ص ۳۲۷)

* ضبط نادرست با نشانه □ و ضبط درست با نشانه ■ مشخص شده است.

ص ۲۲

- التماس از تماشاگران این ریاض خالی از خار ملاحظه اغراض و خاشاک مطالبه اعراض... .
- التماس از تماشاگران این ریاض خالی از خار ملاحظه اغراض و خاشاک مطالبه اعراض... .
- لا فی الانهار و لا فی اللیل لی فرح ■ لا فی النهار و لا فی اللیل لی فرح

ص ۲۳

- به کشور هر دل که عزیمت تابد مخالفان نفس و هوا را روی در هزیمت یابد.
- به کشور هر دل که عنان عزیمت تابد مخالفان نفس و هوا را روی در هزیمت یابد.
- هجوم نفس و هواگر سپاه شیطانند ■ هجوم نفس و هواگز سپاه شیطانند

ص ۲۴

- بس بود نامۀ احوال مرا مهر قبول ■ بس بود نامۀ اعمال مرا مهر قبول (درج، نامۀ اقبال؛ دره، نامۀ اعمال؛ در نسخه کتابخانه مرکزی و چاپ حا کمی، نامۀ اعمال).
- سمعت حادياً یحد فی البدایة یقول:... ■ سمعت حادياً یحدو فی البدایة یقول:... (الزائد: حَداً یحدو: حَداً و حِداءً و حِداءً: (ح د و) ۱. تعنی بالحداء ۲. الجمال أو بها: ساقها بالحداء...).
- ابکی و ما یدریک ما تبکینی ■ ابکی حذار أن تُفارقینی
- ابکی و ما یدریک ما تبکینی ■ ابکی حذاراً أن تُفارقینی

ص ۲۵

- نی شب تهیم نه روز از ناله و آه ■ نی شب تهیم نه روز از ناله و آه
(روز و شب از ناله و آه تهی نیستیم).

ص ۲۹

□ چون بر سرش طیب بهشتی نهاد قدم ■ چون بر سرش طیب به هستی نهاد قدم (مصححان، بهستی (به هستی) را به اشتباه بهشتی خوانده‌اند).

□ محافظت سر وقت خود می‌کردم، روزی به بیابانی درآمدم و می‌رفتم، از قفای من آواز چیزی برآمد.

■ محافظت سر وقت خود می‌کردم، به بیابانی درآمدم و می‌رفتم، ناگاه از قفای من آواز چیزی برآمد.

ص ۳۰

□ لیکن نگرفت گور جز آن کس که دوید ■ لیکن نگرفت گور جز آن که دوید (با ضبط مختار مصححان، وزن اشکال دارد و بی‌تردید نادرست است).

□ هست در پرتو نزدیک او مستوری ■ هست در پرده نزدیک او مستوری

ص ۳۲

□ شیخ ابوالحسن خرقانی... روزی به اصحاب خود گفت که چه بهتر بود؟

■ شیخ ابوالحسن خرقانی... روزی به اصحاب خود گفت که در عالم چه بهتر بود؟

□ بشر حافی را... مریدی با وی گفت: چون ■ بشر حافی را... مریدی گفت: چون... («با وی» زاید است و در نسخه‌های ب، ج، د، ه و نسخ در دسترس ما و چاپ حاکی نیامده است).

ص ۳۳

□ جمع است خیرها همه در خانه و نیست آن خانه را کلید بغیر از فروتنی

■ جمع است خیرها همه در خانه ای و نیست (ضبط مختار مصححان اشکال وزنی دارد).

□ بنده را محبت خداوند صافی شود تا زشتی بر همه عالم نیفکند.

■ بنده را محبت خداوند صافی نشود تا تهمت زشتی بر همه عالم نیفکند.

(بیتی که در ادامه این متن آمده نیز ضبط مختار ما را تأیید می‌کند:

کی مسلّم شودت عشقِ جمالِ ازلی تا بر آفاق همه تهمتِ زشتی نهدی)

ص ۳۴

□ اگر پرسى طمع را کت پدر کیست؟ بگوئید: شک در اقدار الهی
وگر گویی که کارت چیست؟ گوئید: به محنت‌های حرمان عمر کاهی
(در این قطعه، حذف بیت و جابجایی مصراع‌ها دیده می‌شود. بیت‌ها توضیح عبارت قبل است: ابوبکر
ورّاق... گفته است: اگر طمع را پرسند که پدرت کیست؟ گوئید: شک در مقدرات کردگاری؛ و اگر گویند پیشه
تو چیست؟ گوئید: اکتساب مذلت و خواری؛ و اگر گویند: غایت تو چیست؟ گوئید: به محنت حرمان
گرفتاری. قطعه

اگر پرسى طمع را کت پدر کیست بگوئید شک در اقدار الهی
وگر گویی که کارت چیست گوئید به خواری از لثیمان کام خواهی
ورش پرسى ز ختم کار گوئید به محنت‌های حرمان عمر کاهی

ص ۳۶

□ به فرزندان خود این تویع نوشت که صفحات ایّام صفحه اعمار است...
■ به فرزندان خود این تویع نوشت که صفحات ایّام صحیفه اعمار است...

ص ۳۸

□ دیده‌ام بسیار از سیر سپهر کج‌نهاد دوستان دشمن شوند و دوستی‌ها دشمنی
■ دیده‌ام بسیار کز سیر سپهر کج‌نهاد دوستان دشمن شوند و دوستی‌ها دشمنی

□ ابلهی کو می‌کند موی سفید خود سیاه از پی پیری جوانی را همه دارد امید
■ ابلهی کو می‌کند موی سفید خود سیاه از پی پیری جوانی را همی دارد امید

□ سخت‌ترین سخن به آنجا رسید که سخت‌ترین چیزها چیست؟

■ سخن به آنجا رسید که سخت‌ترین چیزها چیست؟

ص ۴۷

- پنج چیز است که به هرکس دادند زمام زندگانی خوش در دست او نهادند: ...، دوم ایمنی، سیوم وسعت رزق...
- پنج چیز است که به هرکس دادند زمام زندگانی خوش در دست او نهادند: ...، دوم ایمنی، سیوم سَعَت رزق...
(در عزت نفس و عزت طبع و سَعَت منال و دَعَت عیش به سر بَرند. وراوینی، ص ۴۹۲)

ص ۴۸

- نه سیم و زر که چون گورت بود جای
- نه سیم و زر که چون گورت شود جای

ص ۵۰

- ظلام ظلم چو ظاهر شود برآرد پر
 - ظُلام ظلم چو ظاهر شود برآید پُر
- (در نسخه ب، ج، د، و ه به صورت برآید بر و، در نسخه کتابخانه مرکزی و چاپ حاکمی، برآید پُر آمده است).

ص ۵۳

- گفت: بدین حسن کیاست و صدق فراست که رسیده‌ای به آنچه رسیده‌ای.
- گفت: بدین حسن کیاست و صدق فراست است که رسیده‌ای به آنچه رسیده‌ای.

ص ۵۴

- یعنی می‌باید که وی از حال حوالی خود آگاه باشد و حوالی وی غافل...
 - یعنی می‌باید که وی از حال حوالی خود آگاه باشد و حوالی وی از حال وی غافل...
- نوشیروان گفت: بگذار آن‌کس که گرفت باز نخواهد داد و آن‌کس که گرفت باز دید نمی‌نخواهد کرد.
- نوشیروان گفت: بگذار آن‌کس که گرفت باز نخواهد داد و آن‌کس که دید نمی‌نخواهد کرد.

ص ۵۷

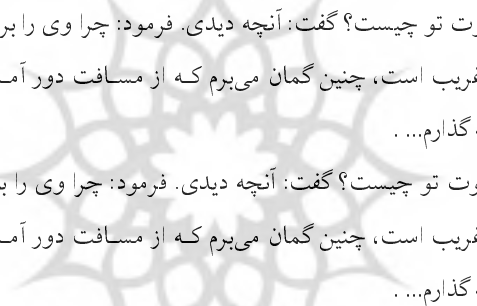
- چِد مکن در خصومت بسیار اندکی روی آتش بگذار
■ چِد مکن در خصومت بسیار اندکی روی آشتی بگذار (با ضبط آتش وزن مصرع مختل است).

□ باز معاویه اعتذار معاودت و التماس صلح کرد... ■ باز معاویه اعتذار معاودت نمود و التماس صلح کرد...

ص ۶۵

- بر سر روزی خواران خوش نیست زو منت نهی ■ بر سر روزی خواران خوش نیست از منت نهی

ص ۶۷

- از وی پرسید که هر روز قوت تو چیست؟ گفت: آنچه دیدی. فرمود: چرا وی را بر نفس خود ایثار نکردی؟
گفت: وی در این زمین غریب است، چنین گمان می‌برم که از مسافت دور آمده است و گرسنه است،
نخواستم که وی را گرسنه گذارم...
■ از وی پرسید که هر روز قوت تو چیست؟ گفت: آنچه دیدی. فرمود: چرا وی را بر نفس خود ایثار کردی؟
گفت: وی در این زمین غریب است، چنین گمان می‌برم که از مسافت دور آمده است و گرسنه است،
نخواستم که وی را گرسنه گذارم...


ص ۷۰

- عبدالله جعفر را در عهد معاویه از خزانه بیت المال هر سال هزار درم می‌دادند، چون نوبت به یزید رسید آن را
به پنج هزار درم رسانید.
■ حکایت — عبدالله جعفر را در عهد معاویه از خزانه بیت المال هر سال هزار هزار درم می‌دادند، چون نوبت به
یزید رسید آن را به پنج هزار هزار درم رسانید.

ص ۷۳

- ای اصمعی این سبب منع کردن من از درآمدن بر وی تنگدستی و ناداری است که وی را پیش آمده است.
■ ای اصمعی سبب این منع کردن من از درآمدن بر وی تنگدستی و ناداری است که وی را پیش آمده است.

ص ۷۵

- کف صاحب‌کرم چون بی‌درم ماند ز ناداری شمُر گر در ببندد
■ کف صاحب‌کرم چون بی‌درم ماند ز ناداری شمُر گر در ببندد
□ ولی در بستن مُدخل چنان است که همیان درم را سَر ببندد
■ ولی در بستن مُدخل از آنست که همیان درم را سَر ببندد

ص ۷۶

- ابا جود مَعْنِ نَاجِ مَعْناً بِحَاجَتِي فَمَا لِي اِلَى مَعْنِ سِوَاكَ شَفِيعٌ
■ ابا جود مَعْنِ نَاجِ مَعْناً بِحَاجَتِي فَمَا لِي اِلَى مَعْنِ سِوَاكَ شَفِيعٌ

ص ۷۷

- دانی که سخندان که بود؟ آن‌که بداند به را ز نکو باز و نکو را ز نکوتر
■ دانی که سخندان که بود آن‌که بداند بد را ز نکو باز و نکو را ز نکوتر
□ چون صحبت متمادی شد، خواجه چنان‌که دانی به ضرورت بعضی حاجات انسانی قدم پرداخت و آن دو آرزومند مشتاق را به هم بگذاشت.
■ چون صحبت متمادی شد، خواجه، چنان‌که دانی، به ضرورت بعضی حاجات انسانی قدم برداشت و آن دو آرزومند مشتاق را به هم بگذاشت.

ص ۸۳

- گفتم: تو را چه بوده است و در صحبت آن جوان چه روی نموده است که بدین حال می‌آیی؟
■ گفتم: تو را چه بوده است و در صحبت آن جوان چه روی نموده است که بدین حال می‌آیی؟

ص ۸۵

- ریزم خونت که تا چو خونم ریزند تا که ز لبَت کام نگیرد دگری
■ ریزم خونت که تا چو خونم ریزند ناگه ز لبَت کام نگیرد دگری

- دختر گفت: والله تو خون من نریزی من خون خود خواهم ریخت...
■ دختر گفت: والله که اگر تو خون من نریزی من خون خود خواهم ریخت...

ص ۸۶

- عاقبت راز ایشان بر روی روز افتاد و سر ایشان از نشیمن کمون به انجمن برون آمد...
■ عاقبت راز ایشان بر روی روز افتاد و سر ایشان از نشیمن کمون به انجمن برون آمد...

ص ۸۸

- و از آن خانه تازیانه‌ای از چرم گاوگوزن از پس گردن تا پشت دم بریده.
■ و از آن خانه تازیانه‌ای از چرم گور وگوزن از پس گردن تا پشت دم بریده. (در چاپ حاکمی: چرم گوزن)

ص ۸۹

- در اثنای راه این قصیده را به وی بگفتم. ■ در اثنای راه، این قصه را به وی بگفتم.

ص ۹۱

- خوبان قفسند و حسن خوبی طوطی طوطی چو بپرد، قفس را چه کنم؟ (وزن مصرع دوم مختل است)
■ خوبان قفسند و حسن و خوبی طوطی طوطی چو بپرد قفسی را چه کنم؟

(در چاپ حاکمی، در متن، «حسن خوبان» ولی در نسخه بدل «حسن و خوبی» آمده است) نظیر

مه برآید به سوی او نگرد حسن و خوبی روی او شمرد

(جامی ۱، ص ۲۷)

چندان داری ز حسن و خوبی مایه کز حور بهشت برتری صد پایه

(مسعود سعد، ص ۷۹)

شاهدی از لطف و پاکی رشک آب زندگی دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام

(دیوان حافظ)

ص ۹۲

□ خط سبزت با سیاهی تیره شد ■ خط سبزت با سیاهی می زند

ص ۹۳

□ حکایت - خوبرویی را کمند ارادت به حلقه درویشان کشید و چون نکته مرکز در دایره صوفیان آرمید.
■ حکایت - خوبرویی را کمند ارادت به حلقه درویشان کشید و چون نقطه مرکز در دایره صوفیان آرمید.

ص ۹۶

□ دل آینه است کلفت جد زنگ آینه آن زنگ را چه امکان صیقل بود مزاح
■ دل آینه است کلفت جد زنگ آینه آن زنگ را چه امکان صیقل بجز مزاح (وزن در هر دو مصراع مختل است)

ص ۹۸

□ وی را پیش خواند، اعرابی بنشست و به بشره تمام در خوردن ایستاد.
■ وی را پیش خواند، اعرابی بنشست و به شره تمام در خوردن ایستاد.

ص ۹۹

□ فاضلی بر یکی از دوستان صاحب‌راز خود نامه می نوشت، شخصی در پهلوی او نشسته بود و به گوشه چشم نوشته وی را می خواند، بر وی دشوار آمد، بنوشت که اگر نه در پهلوی من دزدی زن به مزدی نه نشسته بودی و نوشته مرا نمی خواندی همه اسرار خود بنوشتمی.
■ فاضلی بر یکی از دوستان صاحب‌راز خود نامه ای می نوشت، شخصی در پهلوی او نشسته بود و به گوشه چشم نوشته وی را می خواند، بر وی دشوار آمد، بنوشت که اگر نه در پهلوی من دزدی زن به مزدی نشسته بودی و نوشته مرا نمی خواندی همه اسرار خود بنوشتمی.

ص ۱۰۰

□ هر آن کس که دزدیده بر سر مرد شود مطلع شایدهش خواند دزد

- هر آن کس که دزدیده بر سرِ مرد شود مطلع شایدش خواند دزد
- بر آن کار اگر مزد دارد طمع همین به که نامش نهی زن به مزد
- بر آن کار اگر مزد دارد طمع همین پس که نامش نهی زن به مزد

ص ۱۰۲

- طعن نابینا زدی ای دم ز بینایی زده زانکه نابینا به کار خویشتن بینا بود
- طعن نابینا مزنی ای دم ز بینایی زده زانکه نابینا به کارِ خویشتن بینا بود

ص ۱۰۴

- غلام را گفتم پیش آن زن رو و بپرس که چه می شود؟
- غلام را گفتم پیش آن زن رو و بپرس که چه می جوید؟

ص ۱۰۷

- او خامش است از تو و از عیبِ دیگران گویا کنی به عیب خود آن را که خامش است
- او خامش است از تو و از عیبِ تو چرا گویا کنی به عیب خود آن را که خامش است

- در دعوی وی عیان نه از صدق فروغ هم دوش ز گیسوان گواهان دروغ
- در دعوی وی عیان نه از صدق فروغ بر دوش ز گیسوان گواهانِ دروغ

ص ۱۱۱

- چون کار بر بیمار تنگ آمد گفت: ای عزیز می گذاری که من خوش و پاکیزه بمیرم یا می خواهی که مرگ مرا به هرچه از آن ناپاک تر است بیالایی.
- چون کار بر بیمار تنگ آمد گفت: ای عزیز می گذاری که من خوش و پاکیزه بمیرم یا می خواهی که مرگ مرا به هرچه از آن ناپاک تر نیست بیالایی.

ص ۱۱۲

□ هرکه بوی ریا دهد ز لبش ■ هرکه بوی ریا دمد ز لبش

ص ۱۱۶

□ در کشور مات منت جان سندن برداشته‌ای ز گردن عزرائیل

■ در کشور ما مؤونت جان سندن برداشته‌ای ز گردن عزرائیل

□ یکی از حاضران پاره سنگ برداشت و چنان‌که نان پیش سنگ اندازند پیش وی انداخت.

■ یکی از حاضران پاره سنگ برداشت و چنان‌که نان پیش سنگ اندازند پیش وی انداخت.

ص ۱۲۰

□ عجب مدار ز ممدوح اگر کند احسان به جای مادح خود گرچه نیک و بد گوید

■ عجب مدار ز ممدوح اگر کند احسان به جای مادح خود گرچه نیک و بد گوید

□ ز بحر جود کند رشحه‌ای روان که بدان ز لوح خاطر خود حرف دم خود شوید

■ ز بحر جود کند رشحه‌ای روان که بدان ز لوح خاطر او حرف دم خود شوید

□ سخنور مگو گو که اشعار او ز بحر کدر یا صفا آمدست

■ سخنور نگوید که اشعار او ز بحر کدر یا صفا آمدست

□ زند صاحب ذوق را بر مشام نسیمی که آن از کجا آمدست

■ زند صاحب ذوق را بر مشام نسیمی که آن از کجا آمدست

(در نسخه کتابخانه مرکزی: سخنور مگو گو که اشعار او. در دیگر نسخ: سخنور نگوید که اشعار او کسه

مناسب‌تر به نظر می‌رسد. در چاپ حا کمی: سخنور مگو گو که اشعار او.)

ص ۱۲۲

□ شعر در عرف قدما و حکما کلامی است مؤلف از مقدمات مخیله... پس شعر کلامی باشد موزون و مقفی و

تخیل و عدم تخیل و صدق و عدم صدق را در آن حقیقت اعتبار نی.

■ شعر در عرفِ قدماى حکما کلامى است مؤلف از مقدماتِ مُخَيَّلَه... پس شعر کلامى باشد موزون و مقفى و تخیل و عدم تخیل و صدق و عدم صدق را در حقیقتِ آن اعتبار نى.

ص ۱۲۴

- ارکان دولت را خاطر بخارا و قصور و بساتین آن مى‌کشید.
- ارکان دولت را خاطر به بخارا و قصور و بساتین آن مى‌کشید.

ص ۱۲۵

- دقیقى... از شعرای ماتقدم است و ابتدای شاهنامه او کرده است و بیست هزار بیت کمابیش گفته و فردوسی آن را به اتمام رسانیده.
- دقیقى... از شعرای ماتقدم است و ابتدای شاهنامه او کرده است و بیش هزار بیت است کمابیش گفته و فردوسی آن را به اتمام رسانیده.

□ هرگز مباد دل که دهد کس به لشکری ■ هرگز مباد کس که دهد دل به لشکری

ص ۱۲۷

- بگرفت سر زلف تو رنگ از دل تو بزدود وفا و مهر زنگ از دل تو
- بگرفت سر زلف تو رنگ از دل تو نزدود وفا و مهر زنگ از دل تو
- تا کم نشود کبر پلنگ از دل تو مو از دل من برند و سنگ از دل تو
- تا کم نشود کبر پلنگ از دل تو موم از دل من برند و سنگ از دل تو

ص ۱۳۱

- گفت: مرا چندان مال و نعمت که کفاف معیشت باشد موجود است، به، احتیاج آن ندارم.
- گفت: مرا چندان مال و نعمت که کفاف معیشت باشد موجود است، به آن احتیاج آن ندارم.

ص ۱۳۴

□ از روی یار خرگهی ایوان نمی‌بینم تهی وز قد آن سرو سهی خالی نمی‌بینم چمن

■ از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

ص ۱۳۵

□ ای روی تو چون خلد و لب تو چو سلسبیل (وزن مصرع با چون مختل است).

■ ای روی تو چو خلد و لب تو چو سلسبیل

(در نسخه کتابخانه مرکزی: ای روی تو چو خلد و لب تو چو سلسبیل. در دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۴۹۷:

ای روی تو چو خلد و لبانت چو سلسبیل (ک و ب: لب تو چو سلسبیل). چاپ حاکمی:

ای عارض تو خلد و لب تو چو سلسبیل. مل: ای روی تو چو).

ص ۱۳۷

□ هِی الدُّنْیَا تَقُولُ بِمَلَاءِ فِیْهَا حِذَارِ حِذَارِ مِیْنِ بَطْشِی وَ فِتْکِی

■ هِی الدُّنْیَا تَقُولُ بِمَلَاءِ فِیْهَا حِذَارِ حِذَارِ مِیْنِ بَطْشِی وَ فِتْکِی

ص ۱۳۹

□ و در قصیده‌ای دیگر از این اسلوب می‌گوید: شعر...

■ و در قصیده‌ای دیگر نه از این اسلوب می‌گوید: شعر...

ص ۱۴۶

□ کسوت عار بود بازپسین خلعت او گرنه در خوبیش از پیشتر افزون پوشند

■ کسوت عار بود بازپسین خلعت او گرنه در خوبیش از پیشتر افزون پوشند

□ و وی را دو کتاب مثنوی است... و غزلیات وی نیز بسیار است مطبوع و مصنوع، اما چون از چاشنی عشق و

محبت که مقصود از غزل است خالی است طبع ارباب ذوق بر آن اقبال نمی‌نماید.

■ و وی را دو کتاب مثنوی است... و غزلیات وی نیز بسیار مطبوع و مصنوع است، اما چون از چاشنی عشق و

محبت که مقصود از غزل آن است خالی است طبع ارباب ذوق بر آن اقبال نمی‌نماید.

ص ۱۴۹

- از اجتماع آنها شعر وی را حالتی آمده است اگرچه به حسب بادی نظر آسان می‌نماید اما در گفتن دشوار است...
- از اجتماع آنها شعر وی را حالتی آمده است که اگرچه به حسب بادی نظر آسان می‌نماید اما در گفتن دشوار است...

ص ۱۵۴

- بر روی ابواب فهم حکم و مصالح بگشاید. ■ بر وی ابواب فهم حکم و مصالح بگشاید.
- شتری مهارکشان در صحرائی چرید، موشی به او رسید، وی را بی خداوند دید. حرصش بر آن داشت که مهارش گرفته به خانه خود روان شد.
- شتری مهاردرپای کشان در صحرائی چرید، موشی به او رسید، وی را بی خداوند دید. حرصش بر آن داشت که مهارش گرفت به خانه خود روان شد.
- تو پس از عمری که یک بار مرا چنین دیده‌ای چه سرزنش من پیچیده‌ای؟
- تو پس از عمری که یک بار مرا چنین دیده‌ای چه در سرزنش من پیچیده‌ای؟

ص ۱۶۷

- چرا بی موجبی خونم بریزی که خواهی بی‌گنه با من ستیزی
- چرا بی موجبی با من ستیزی که خواهی بی‌گنه خونم بریزی
- جز به تدبیر خرد از سر خود دفع مکن با تو شرّیر اگر شور و شری گیرد پیش
- جز به تدبیر خرد از سر خود دفع مکن با تو شرّیری اگر شور و شری گیرد پیش

منابع

- آریبری، آرتورجان، ادبیات کلاسیک فارسی، ترجمه اسدالله آزاد، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۱.
- ادیب صابر ترمذی، دیوان، تصحیح و تنقیح احمدرضا یلمه‌ها، انتشارات نیک‌خرد، تهران ۱۳۸۵.
- اسماعیلی، عصمت، «سنجش سه چاپ بهارستان»، آینه میراث، سال سوم، شماره چهارم، پیاپی ۱۲، بهار ۱۳۸۰، ص ۵۷-۵۹.
- بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد، غزلیات شمس تبریز، مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۷.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱)، هفت اورنگ، تصحیح مرتضی مدرس گیلائی، اهورا- مهتاب، تهران ۱۳۸۶.
- (۲)، بهارستان، تصحیح اسماعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۸۷.
- حافظ، دیوان، تصحیح محمد قزوینی، قاسم غنی، به اهتمام ع. جریزه‌دار، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷.
- خاقانی، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ سوم، زوار، تهران ۱۳۶۸.
- مایل هروی، نجیب، شیخ عبدالرحمن جامی، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۸۹.
- مسعود سعد سلمان، دیوان، با مقدمه رشید یاسمی، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران ۱۳۷۴.
- مسعود جبران، الزائد (معجم لغوی عصری)، دارالعلم للملایین، بیروت ۱۹۹۰.
- وراوینی، سعدالدین، مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران ۱۳۷۳.

